

جنسیت و قدرت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک

فاطمه پیرا*

چکیده: پیروزی طغرل در دندانقان در ۴۳۱ ق. آغازگر دوره سلاجقه در ایران است. عصری که نقطه اوج آن را پادشاهی ده ساله آلپ ارسلان (۴۵۵-۶۵ ق.) و سلطنت بیست ساله پسرش ملک‌شاه (۸۵-۴۶۵ ق.) تشکیل می‌داد. البته این دوره وحدت سی ساله را می‌بایست عصر وزیر خواجه نظام‌الملک نیز نامید. وی رایزن خردمند سلاطین سلجوقی بود، که ولی‌نعمتان ترک خود را تشویق می‌کرد، بر سنت ایرانی‌شهری چون پادشاهی مطلق عمل کنند و در کتابش *سیاست‌نامه* نه تنها به نظریه‌پردازی درباره شیوه حکومت‌داری پرداخت، بلکه امیدوار بود طرح و نمونه دقیقی ارائه دهد که امپراتوری شرقی را مطابق آن بسازد. مقاله حاضر قصد دارد مسئله جنسیت را همچون بسیاری از پدیده‌های انسانی و اجتماعی در قالب نظام فرهنگی یک جامعه بررسی کند. در این پژوهش تاریخی کتاب *سیاست‌نامه* متنی از اواخر قرن پنجم ق. به‌عنوان عرضه‌کننده نظام فرهنگی جامعه ایران در دوره مورد بحث انتخاب شده است. پس از معرفی جامعه و آن عصر، با تشریح محتوای متن و طبقه‌بندی استدلال‌های ارائه شده به‌وسیله نویسنده، پدیده جنسیت و قدرت را در اندیشه خواجه نظام‌الملک تجزیه و تحلیل خواهیم کرد. طی این تحقیق درمی‌یابیم که اندیشه‌های وزیر بزرگ سلاجقه در مورد زنان بیشتر متأثر از سنن کهن ایرانی‌شهری است تا روح و قوانین اسلامی.

واژه‌های کلیدی: جنسیت، قدرت، سیاست‌نامه، نظام‌الملک، زن، سلاجقه.

مقدمه

مسئله جنسیت و قدرت را در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک می‌توان در الگوی نظری اندیشه ایرانی‌شهری تبیین کرد. همچنین می‌توان با تشریح سیستم حکمرانی و نظام اجتماعی جامعه سلجوقی، تبلور این نظام فکری را در فضای تاریخی دوره مورد بحث مشاهده کرد. مقاله حاضر تلاش دارد پس از بیان چگونگی

* عضو هیئت علمی پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی f.pira@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۷/۰۶/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۰۹/۲۰

تلفیق اندیشه و عمل در نظم فکری نظام‌الملک به بررسی جایگاه زن در اندیشه این سیاستمدار دوره سلجوقی بپردازد.

البته از آنجایی که وقایع تاریخی هم از وجه عمومی و هم از وجه خصوصی برخوردارند؛ شاید بتوان مسئله جنسیت و قدرت را در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک در الگوی نظری میشل فوکو نیز تبیین کرد. این مورخ و فیلسوف فرانسوی هر رابطه اجتماعی را یک رابطه قدرت و سلطه می‌داند، نکته‌ای که در بخش دوم مقاله تلویحاً مورد توجه قرار گرفته است.

اندیشه ایرانی‌شهری و سیاست‌نامه

الف) مفهوم محوری حفظ قدرت در اندیشه ایرانی‌شهری و سیاست‌نامه

سیاست‌نامه‌نویسی یکی از جریان‌های تبیین اندیشه سیاسی در عالم اسلام بوده، که نقطه اوج آن در دوره سلجوقی است. پیروزی ترکان بر سرزمین‌های وسیعی از عالم اسلامی که دامنه آن از ترکستان تا کرانه‌های دریای مدیترانه را در بر می‌گرفت و چگونگی حکمرانی بر قلمرویی چنین وسیع برای کسانی که میراث سنت‌های ایلی را با خود همراه داشتند، یکی از مسائل اساسی پیش رو بود. از این‌رو حاکمان جدید ناگزیر از رایزنی با دیوانسالارانی شدند که پاسداران سنن دیرینه ایران در آیین کشورداری بودند. خواجه نظام‌الملک یکی از سیاستمداران برجسته این دوران است که در مقام اندیشه و عمل تلاش کرد الگویی برای حکمرانی بر قلمرویی چنین وسیع ارائه دهد. مدل نظری وی بر اساس اندیشه ایرانی‌شهری شکل گرفته است که در آیین کشورداری ایران زمین جایگاه ویژه‌ای داشت (لازم به ذکر است که بحث مفهوم ایرانی‌شهری به لحاظ نظری وامدار آقای طباطبایی است. ن.ک. طباطبایی، ۱۳۸۵). رکن اول این اندیشه نهاد شاهی و جایگاه معنوی شهریار است، که در خرد سیاسی ایران مهم‌ترین مشخصه آن تأیید الهی یا فره ایزدی اوست. از این‌رو در ساختار اجتماعی و مدنی ایران شاه شاهان در رأس تمامی نهادها، سازمان‌ها یا گروه‌های اجتماعی قرار دارد. رکن دیگر اندیشه ایرانی‌شهری پیوند و آمیختگی آن با دین است. با توجه به دامنه شمول دین و جلوه‌های گوناگون آن بر حیات بشری، آمیختگی دین با عنصر شهریار می‌توانست به نظم کیهانی مطلوبی بینجامد. از سوی دیگر همین آمیختگی دو عنصر ماورایی و دنیوی، قدرتی عظیم و مطلقه به شهریار می‌بخشید که هیچ چیز مگر عنصر عدالت نمی‌توانست آن را تلطیف کند، از این‌رو رکن سوم در تاریخ اندیشه سیاسی ایرانیان، عدالت بود.

جنسیت و قدرت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک ۱۵۷

این ارکان پیوندی عمیق با اندیشه سیاسی نظام‌الملک داشت، از این‌رو از همان فصول اولیه سیاست‌نامه به ضرورت حفظ این ارکان تصریح شده است. از نظر وی خداوند در هر عصری از میان خلق کسی را برگزیده و او را به هنرهای پادشاهی آراسته و مصالح جهان و آرام بندگان را به او واگذار کرده است. توصیفات خواجه بیشتر بیانگر شاه آرمانی است تا خلیفه اسلامی. از نظر وی، این پادشاه دارای فره ایزدی و برخوردار از تمامی مظاهر توانایی، دانایی و جمال است. بنابراین، او برگزیده خداوند و دارای قدرت مطلق است و سرپیچی از او سرپیچی از خداوند است. از ارکان دیگر اندیشه خسروانی که بر نظم فکری خواجه تأثیر بسزایی داشته رابطه دین و دولت است. نظام‌الملک از یک‌سو دارای تربیتی مذهبی و پایبند معتقدات دینی بود و از سوی دیگر مرد عمل بود و جایگاهی بلندمرتبه در سیاست و تصمیم‌گیری داشت. مجموعه این عوامل سبب شد در اندیشه او ارتباطی تنگاتنگ میان ثبات حکومت و حفظ قدرت سیاسی با دین برقرار شود. وی حفظ دین راست را برای پادشاه نیکوترین چیز می‌دانست و پادشاهی و دین را همچون دو برادر. در نظر او هرگاه در مملکت اضطرابی پدیدار شود، بر دین نیز تزلزل وارد می‌شود. یکی دیگر از ارکان نظم ایرانشهری در اندیشه خواجه نظام‌الملک عدالت است و از آنجایی که عدالت را موجب استواری ملک می‌داند، رعایت آن را حتی مقدم بر شرع می‌داند و در شیوه اجرای عدالت مثال‌های بسیاری از پادشاهان دادگستر می‌آورد.

یکی از عناصر کلیدی در اندیشه سیاسی نظام‌الملک که در هماهنگی با سنت ایرانشهری نیز بود، مسئله تمرکز قدرت است. در واقع یکی از نقاط ضعف حکومت سلاجقه گرایش به سوی پراکندگی قدرت و عدم تمرکز آن بود که در نحوه رهبریت ترکان نهفته بود. در حکومت آنان، رهبریت به کل اعضای خانواده تسری می‌یافت. در سیستم اقطاع نظامی به‌طور مستقیم و در سایر تشکیلات اداری به‌طور غیرمستقیم، قدرت به افراد و گروه‌های مختلف امپراتوری واگذار می‌شد. در واقع امپراتوری سلجوقی در آغاز از لحاظ سیاسی اتحادیه نیم‌بندی از رهبران نیمه مستقل بود که سلطان اسما بر آن اعمال قدرت می‌کرد. تنها در دوره پادشاهی ملکشاه بود که با رایزنی وزیر خردمندش امپراتوری وسیع سلجوقی نظام یافت و به درجه‌ای از وحدت نائل آمد. نظام‌الملک به‌درستی برای خارج شدن از نظام ایلی-عشیره‌ای ترکان کوشید با ارائه الگو در کلیه سطوح لشکری و کشوری به تمرکز قدرت پردازد و یک حکومت مقتدر مرکزی با پادشاهی مطلقه تشکیل دهد.

از نظر خواجه تنها به این شکل می‌توان به جامعه نظم بخشید و مرجعیت و اقتدار را نیز حفظ کرد.

در واقع نظم ایده‌آل وزیر سیاستمدار، برای تمرکز قدرت بود. از این‌رو در اینجا ابتدا به تشریح نظم‌ی که خواجه در سیستم حکمرانی قلمرو سلجوقی ایجاد کرد، خواهیم پرداخت. سپس جایگاهی که او برای زنان در اجتماع در نظر دارد، مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

پیروزی طغرل در دندانقان در ۴۳۱ ق. آغازگر دوره سلاجقه در ایران است. عصری که نقطه اوج آن را پادشاهی ده ساله آلپ ارسلان (۴۶۵-۴۵۵ ق.) و سلطنت بیست‌ساله پسرش ملکشاه (۴۸۵-۴۶۵ ق.) تشکیل می‌داد (بوس‌ورث^۱، ۱۹۹۵: ۹۴۱). البته این دوره وحدت سی‌ساله را می‌بایست عصر وزیر خواجه نظام‌الملک نیز نامید. وی رایزن خردمند سلاطین سلجوقی بود، که ولی‌نعمتان تُرک خود را تشویق می‌کرد بر سنت ایرانشهری، چون پادشاهی مطلق عمل کنند و در کتابش *سیاست‌نامه* نه تنها به نظریه‌پردازی درباره شیوه حکومت‌داری پرداخت (لیندسی^۲، ۲۰۰۵: ۲۱-۲۰) بلکه امیداور بود طرح و نمونه دقیقی ارائه کند که امپراتوری شرقی را مطابق آن بسازد.

ابوعلی حسن بن علی طوسی (۴۸۵-۴۱۰ ق.) مانند بسیاری از خادمان خراسانی سلاجقه کار خود را در مقام کارگزار دولتی در دستگاه غزنویان آغاز کرد و با بیرون راندن غزنویان از خراسان به خدمت دستگاه چغری بیک درآمد. وی پس از قدرت یافتن آلپ ارسلان، وزیرش شد. از وی لقب نظام‌الملک گرفت و در گردش امور، دستی یافت. وزیر احتمالاً خود را نماینده اهل دیوان و طبقه دهقانان می‌دانست و پاسداری از سنن طبقات ایرانی و متمدن ساختن ولی‌نعمتان تُرک آنها را تکلیف خود می‌دید. از آنجایی که آرمان وی ایجاد حکومتی مطلق و مقتدر بود، در کتابش *سیاست‌نامه* به سلاطین سلجوقی تأسی از شاهان مستبدی نظیر محمود غزنوی و عضدالدوله را توصیه می‌کند (اسکات میثمی^۳، ۱۹۹۹: ۱۴۳). وی نقش معمار، نظام‌دهنده و سیاستمدار دستگاه سلجوقی را داشته و لقب نظام‌الملکی‌اش اشاره به همین نقش است.

جلال‌الدوله معزالدین ابوالفتح ملکشاه (۴۸۵-۴۶۵ ق.) جانشین آلپ ارسلان، نوجوانی بود که در همراهی با وزیر خردمندش، توانست بر پیروزی‌های پدر پیشی بگیرد و سرزمین‌های قلمرو سلجوقیان را به‌حدی برساند که هیچگاه فراتر از آن نرفته‌بود. چنین دستاوردی برای پادشاهی جوان، که وقتی مُرد تنها سی و هفت سال داشت، قابل توجه و شگفت‌آور بود. البته سهم وزیر در این دستاورد حتی بیش از شاه بود. خواجه نظام‌الملک

1 . Bosworth

2 . Lindsay

3 . Scott Meisami

جنسیت و قدرت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک ۱۵۹

که در سال‌های پیش مردان با تجربه‌ای چون چغری‌بگ و آلپ ارسلان را خدمت کرده بود، اکنون امید داشت، با وزارت نوجوانی هجده‌ساله و نفوذ و تسلطی که بر امور داشت، به آرمان خویش یعنی تربیت پادشاهی به سنت ایرانی - اسلامی، دست یابد.

نظام‌الملک سیاست دولت را از طریق دیوان وزیر یا سلطان که ریاستش را خود برعهده داشت، جاری می‌کرد و حتی به هنگام همراهی سلطان در سفرهای جنگی بر کار دیوان‌های تابعه یعنی دیوان مستوفی، دیوان انشاء یا طغرای، دیوان عارض‌الجیش و دیوان مشرف، نظارت داشت. وزیر، این دیوانسالاری مرکزی را که تقسیمات پنجگانه آن تقلیدی از دیوانسالاری غزنوی بود، در قالبی که می‌خواست، ریخت و آن را از کارمندی پر کرد، که از بستگان، نزدیکان و حامیانش بودند. راوندی شمار فرزندان ذکور خواجه را دوازده تن آورده است، که وزیر به هر کدام شغلی و ولایتی داده بود(راوندی، ۱۳۶۴: ۱۳۲). آنها نه تنها در دیوان مرکزی حضور داشتند، بلکه حکومت ولایات سوق‌الجیشی را نیز بر عهده داشتند، که وزیر برای جاری‌شدن فرمان‌هایش در آنجا به این حامیان معتمد نیاز داشت. از این‌رو جای شگفتی نیست که برخی از دشمنان خواجه، او و خانواده‌اش را به نخوت، تکبر و سوءاستفاده از قدرت سیاسی و اجتماعی متهم می‌کردند. نظام‌الملک همچنین شمار زیادی دبیر و کارمند تربیت کرد که افرادی لایق و کاردان بودند و همین خدم و حشم بودند، که پس از قتل خواجه از تاج‌الملک ابوالغنائیم، رقیب دیرینش، که به ظن یقین در مرگش دست داشت، انتقام کشیدند(بس‌ورث، ۱۹۹۳: ۷۰).

نظام‌الملک برای نگاهداری ساختمان امپراتوری سلجوقی تلاش کرد، تا مذهب سنت در ایران و عراق را پیشرفت دهد. وی همچنین زنجیره‌ای از مدارس موسوم به نظامیه در شهرهای مختلف تأسیس کرد، تا بدیل نهادهای آموزشی در اسپانیای اموی و مصر فاطمی شوند. احتمالاً وی هدف کلی‌تری را نیز تعقیب می‌کرد و آن بالا بردن پایه تعقل در مشرق اسلامی با پشتیبانی دولت بود. اما شاید مستقیم‌ترین هدف وزیر ایجاد شبکه‌ای از نهادهای آموزشی بود که به شخص او وابسته باشند و مقاصد سیاسی‌اش را پیش ببرند(همان: ۶۸-۶۷).

به‌رغم موقعیت مسلط نظام‌الملک بر دستگاه حکومتی، قدرت وی بلامنازع نبود و پاشنه آشیل او دربار بود. اطمینان مغرورانۀ وزیر به قدرت و ضرورت وجودش در دستگاه سلجوقی سبب گردید، که وی محبوبیت خود را نزد درباریان از دست بدهد. به‌علاوه نظام‌الملک با اشغال دیرپای کرسی وزارت، گنجاندن حامیان، کارمندان و خویشانش در دستگاه اداری و حکومتی و نظارت شدید بر انتصابات اداری به ناکامی‌های بسیاری

دامن زد، اما با نفوذ و نظارتی که بر امور داشت، توانست در مقابل نقادان مقاومت کند. تنها دربار از این امر مستثنی بود. شاید به همین دلیل است که وی پیوسته در سیرالملوک به از بین رفتن رسوم و سنن دیرینه درباری تأسف می‌خورد. وزیر به‌ویژه نگران فعالیت‌های ندیمان و غلامان دربار، و خواهان آن بود که آنها از امور دیوان‌ها دور نگاه داشته شوند (نظام‌الملک، ۱۳۴۰: ۹۱ و ۱۱۴-۱۱۳) همچنین نفوذ زنان در دربار، خوشایند وزیر نبود.

در دوره سلاجقه حضور و نفوذ برخی از زنان قابل توجه بود؛ از جمله همسر طغرل بیگ که زنی دانا و مورد احترام و اعتماد سلطان و طرف مشورتش بود (لمپتون^۱، ۱۹۶۸: ۲۲۴). ترکان خاتون همسر اول ملک‌شاه، شاهزاده خانمی قراخانی که در نوجوانی به نکاح سلطان درآمد بود، بر سلطان نفوذ بسیاری داشت (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۳۳). وی حتی دارای وزیر و دیوانی مجزا بود، و مخالفت‌ها و رقابت‌ها با نظام‌الملک نیز گرد ترکان خاتون و وزیرش تاج‌الملک دور می‌زد. یکی از علل این مخالفت‌ها حول محور جانشینی ملک‌شاه بود. پس از مرگ داود پسر ترکان خاتون که محبوب پدر نیز بود، ملک‌شاه پسر دیگرش ابوشجاع احمد را جانشین خود اعلام کرد. هنگامی که ابوشجاع نیز در سال بعد فوت کرد؛ ترکان خاتون خواهان آن شد تا پسر سومش محمود ولیعهد گردد، به‌رغم اینکه وی از همه نامزدهای احتمالی جوان‌تر بود. نظام‌الملک و بسیاری از سپاهیان از برکیارق فرزند زبیده خاتون، شاهزاده خانمی سلجوقی، حمایت کردند زیرا وی علاوه بر ارشد بودن، شایسته‌ترین مدعی تاج و تخت به‌نظر می‌رسید (لمپتون، ۱۹۶۸: ۸۰) اما این دخالت وزیر حتی برای ملک‌شاه ناخوشایند بود. سرانجام به هنگامی که بدگویان گوش سلطان را از سعایت وزیر پر کردند، ملک‌شاه نسبت به احساس قدرت و دخالت وزیر در همه امور و اینکه بسیاری از مناصب و ولایات به فرزندان و نزدیکانش تفویض شده بود، هشدار داد (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۳). شاه در نامه‌اش خطاب به وزیر نوشت: «تو اگر در ملک شریک من هستی و دست تو با دست من در سلطنت (دخیل) است این خود حکمی است، و لکن اگر تو نماینده من و در فرمان من هستی، پس می‌بایستی مرز پیروی و نمایندگی نگهداری، و اینها زاد رود تو هر یک بر منطقه بزرگی چیره شده‌اند و فرمانروایی ولایتی بزرگ دارند، و به این هم قناعت نورزیده‌اند تا جایی که تجاوز به کار سیاست نموده و بدان طمع کرده‌اند...» (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۱۷: ۱۸۲). نظام‌الملک با حد‌اعلای اعتماد به‌نفس به فرستادگان سلطان پاسخ داد «به سلطان بگویند اینکه ندانستی در

1. Lampton

جنسیت و قدرت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک ۱۶۱

ملک با تو شریک هستم، پس بدان و آگاه باش که تو بدان نائل نشدی مگر به تدبیر و رای من... از زبان من به او بگویند که ثبات آن دستار (شاهی) وابسته به این دوات است و همبستگی آنها (موجب) پیوند هر آرمانی و سبب هر دستاوردی و آن زمان که آن از این بگسلید آن نیز زوال پذیرد.» (همان).

اگر چه سخنان فخر فروشانه وزیر به هنگامی که دشمنان در دربار همه بر ضدش هم‌داستان شده بودند، از سر دوراندیشی نبود، اما به نوعی پیشگویی حادثه‌ای بود که رخ داد. اندکی پس از برکناری نظام‌الملک، قلمرو سلاجقه در ستیز جانشینان ملک‌شاه از هم تجزیه شد. وزیر بزرگ که به خوبی از اهمیت نقشش در بازی قدرت آگاه بود، پس از عزلش و اندکی پیش از مرگ به منزله آخرین هشدار به سلطان گوشزد می‌کند، که تنها دولتی می‌تواند پا بر جا بماند، که وزیری کاردان و اصیل‌زاده در رأس امور آن باشد و برکنار شدن او به منزله زوال دولت سلجوقیان خواهد بود. این لحن در کلام خواجه تأییدی بر آن است «که در واپسین سال‌های زندگی خواجه، میان او و فرمانروایان ترک و به‌طور کلی میان آداب کشورداری ایرانیان و شیوه فرمانروایی ترکان چنان شکافی پدید آمده بود که حتی مصلحت اندیشی‌های خواجه و کوشش‌های او برای پر کردن آن شکاف نمی‌توانسته است کارساز باشد. سلجوقیان و غلامان ترکمان بر قدرتی تکیه کرده بودند که الزامات آن با امکانات فرهنگی آنان قابل درک نبود، زیرا ساختار آن با سیاستی که آنان به تجربه دریافته بودند و یا می‌توانستند دریابند، تمایزی آشکار داشت.» (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۳۷).

پس از تشریح فضای تاریخی نظم ایران شهری که در اندیشه خواجه وضعیت ایده‌آل برای حکومت‌داری بود، اکنون نگاهی خواهیم داشت به چگونگی تأثیر تجربه شخصی و اندیشه سیاسی نظام‌الملک در جایگاه و مرتبه‌ای که برای زنان قائل است.

ب) بررسی جایگاه زن در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک

سیاست‌نامه، متنی است از اواخر قرن پنجم هجری که سیاستمدار سلجوقی با سبکی روشن و موجز تلاش کرده در آن الگویی برای کشورداری و حکمرانی عرضه دارد. محمد ناسخ کتابدار سلطنتی در علل نگارش کتاب در مقدمه آورده است که ملک‌شاه در سال ۴۷۹ ق. از کلیه بزرگان، پیران و دانایانی، چون نظام‌الملک، شرف‌الملک، مجد‌الملک و مانند این طایفه خواست، که هر یک در معنی مملکت اندیشه کنند، که در بارگاهش چه چیز نیک است که متروک شده و برای برگردان امور به اسلوبی نیک، روشی عرضه دارند تا

پس از تأمل در آن کارهای دین و دنیا بر قاعده خود بگذارند و نهایتاً از میان تراوشات ذهنی این بزرگان و دانایان تنها نگارشات نظام‌الملک، سلطان را خوش آمد(نظام‌الملک، ۱۳۴۰: ۳-۴).

سیرالملوک (سیاست‌نامه) ابتدا در ۳۹ فصل تنظیم شد، اما تجربیات شخصی نویسنده سبب شد تا چند سال کتاب مورد بازنگری قرار گیرد و یازده فصل دیگر بر آن افزوده شود. در همین هنگام است که فصل چهل و دوم سیاست‌نامه به موضوع زنان اختصاص یافته است. بنابراین بحث سلبی است و نه اثباتی؛ یعنی نویسنده در طرح اولیه کتاب پرداختن به این مبحث را در موضوع حکمرانی دخیل ندانسته، اما بعدها که نویسنده به‌زعم خود با دخالت زنان از وزارت معزول شده، این مبحث را در امر حکمرانی به کتاب افزوده است. از این رو بحث فوکو در نظریه قدرت که هر رابطه اجتماعی را یک رابطه سلطه می‌بیند، قابل توجه است (فوکو، ۱۹۹۰: ۱۰۶-۸۶).

چنانکه گفته شد، از نظر سیاستمدار بزرگ سلجوقی، تمرکز قدرت شرط ضروری حکمرانی بر قلمروی وسیع بود و پراکندگی قدرت از عوامل بر هم زنده آن. زنان از جمله عواملی بودند که می‌توانستند سبب پراکندگی قدرت و از دست رفتن اقتدار مردان شوند. حال با توجه این نکته کلیدی به تجزیه و تحلیل مبحث زنان در اندیشه خواجه نظام‌الملک می‌پردازیم.

اطلاق اهل ستر به زنان و ضرورت دور نگاه داشتن زنان از عرصه عمومی

اولین نکته‌ای که در مطالعه این فصل با آن مواجه می‌شویم، عنوانی است که نظام‌الملک برای آن برگزیده است، یعنی «اندر معنی اهل ستر و نگاهداشتن مرتبت زبردستان». این عنوان به‌وضوح بیانگر نگاه نظام‌الملک یعنی مرتبه فرودستی زنان و دیگر اطلاق اهل ستر به آنان است. ستر به معنای پوشش، پرده یا حائلی است که اجتماع زنان را از مردان جدا می‌کند. نویسنده استدلال می‌کند، از آنجایی که زنان مستور و از اجتماع به‌دور هستند، فاقد عقل کامل می‌باشند و شایسته مشورت یا فرماندهی نیستند. چنانکه می‌گوید «نباید که زبردستان پادشاه زبردست شوند که از آن خلل بزرگ تولد کند و پادشاه بی‌فر و شکوه شود، خاصه زنان که ایشان اهل ستر اند و کامل عقل نباشند... هر آن گاهی که زنان پادشاه فرمان ده شوند همه آن فرمایند که صاحب غرضان ایشان را شنوایند و به‌رأی‌العین چنانکه مردمان احوال بیرون پیوسته می‌بینند ایشان نتوانند دید.» (همان: ۲۲۶). البته این موضوع قابل انکار نیست که حکمرانی و سیاست عرصه عمومی است که زنان مستور نمی‌توانستند در آن سهمی داشته باشند زیرا حضور و مشارکت در این صحنه نیازمند تربیت و تجربه است؛ اما خواجه با وجود اشراف به اینکه دور بودن از اجتماع مانع رشد انسانی است، مستور

جنسیت و قدرت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک ۱۶۳

ماندن زنان را توصیه می‌کند و زنان را «هر چه مستورتر، ستوده‌تر و پسندیده‌تر» می‌داند تا جایی که با نقل روایتی از عمر، خلیفه دوم، می‌گوید: «سخن اهل ستر همچون ایشان عورت است. چنانکه ایشان را بر ملا نشاید نمود سخن ایشان هم بر ملا نشاید گفت.» (همان: ۲۳۴).

نویسنده به‌رغم پرداختن به بحث زنان هیچ طبقه‌بندی از آنها ارائه نمی‌دهد. ظاهراً دغدغه‌اش بیشتر زنان دربار و حرم شاهی است که قادر بودند به‌طور غیرمستقیم در عرصه قدرت و تصمیم‌گیری‌ها اثر بگذارند زیرا در مثال‌هایی که نظام‌الملک ارائه کرده اکثراً اشاره به این گروه زنان است. چنانکه گفته شد، نظام‌الملک در سال‌های پایانی وزارتش درگیری‌های ناگزیری با ترکان خاتون همسر ملک‌شاه پیدا کرده بود. از این رو وی به کنایه حتی نسبت به خطری که از ناحیه زن سلطان اساس حکومت سلجوقیان را تهدید می‌کند، هشدار می‌دهد و آن‌را با زوال دولت ساسانیان مقایسه می‌کند و می‌نویسد: «بوزرجمهر را پرسیدند: "سب چه بود که پادشاهی آل ساسان ویران گشت و تو تدبیرگر آن پادشاه بودی و امروز تو را در جهان نظیری نیست؟" گفت: "سب دو چیز بود: یکی آن که ساسانیان کارهای بزرگ به کارداران خُرد و نادان گماشته بودند و دیگر آن که دانش و خردمندان را خریداری نکردند و کار با زنان و کودکان گذاشتند." و این هر دو را خرد و دانش نباشد و هرآنگاه که کار پادشاهی با زنان و کودکان افتد، بدان که پادشاهی از آن خانه بخواهد شد.» (همان: ۲۳۰).

عدم صلاحیت زنان برای رایزنی و مشورت

ترجیح‌بند فصل چهارم و دو عدم صلاحیت زنان برای مشاوره است. درصد بالایی از مثال‌های نویسنده بر همین امر تأکید می‌کند. چنانکه گفته شد، در نگارش این فصل تجربه شخصی نویسنده در از دست‌دادن مقام خود به‌علت دخالت زنان مؤثر بود. اما اساساً نظام‌الملک به دخالت زنان در امر حکمرانی اعتقادی نداشت. از این رو برای متقاعد کردن مخاطبان خود از اسطوره، روایات تاریخی و مذهبی و قرآن کریم مثال می‌آورد. بنابراین وزیر ملک‌شاه بنا بر تجربه شخصی خود، با تحقیر مستتري در لحن، به انتقاد از زنان پرده‌نشینی می‌پردازد که به دلیل اینکه قادر نیستند همچون مردان احوال بیرون را مشاهده کنند، همچون پیشکارانی که در پرده به آنها خدمت می‌کنند، فرمان می‌رانند، یعنی «... چون حاجبه و خادمه فرمان دهند. لابد فرمان‌های ایشان به‌خلاف راستی باشد و از آنجا فساد تولد کند و حشمت پادشاه را زیان دارد و مردمان در رنج افتند و خلل در ملک و دین آید و خواسته مردمان تلف شود و بزرگان دولت آزرده شوند و به‌همه

روزگاریها هر آن وقت که زن پادشاه بر پادشاه مسلط شده است جز رسوایی و شر و فتنه و فساد به حاصل نیامده است.» (همان: ۲۲۶).

سپس خواجه برای توجیه ادله خود به آغاز خلقت، یعنی فریب آدم به وسیله حوا، اشاره می‌کند که: «اول مردی که فرمان زن برد و او را زیان داشت و در رنج و محنت افتاد آدم بود علیه‌السلام که فرمان حوا کرد و گندم خورد تا از بهشت بیرونش کردند و دویست سال می‌گریست تا خدای تعالی بر وی بیخشود و توبه او بپذیرفت.» (همان: ۲۲۶-۲۲۷). سپس به اقتناع مخاطب با روایات مذهبی می‌پردازد، که اگر زنان دارای عقل کاملی بودند، پیغامبر اسلام علیه‌السلام نمی‌فرمود: «با زنان مشورت کنید، اما هر چه زنان گویند به‌خلاف آن باید کرد تا صواب آید... شاوروهن و خالفوهن.» سپس خبری از عایشه روایت می‌کند. عایشه همسر پیامبر و کسی بود که در اولین جنگ داخلی میان مسلمانان «جمل» شرکت داشت. از این رو طبعاً در اینجا به وی به-عنوان یک زن نافرمان اشاره شده است. مؤلف روایت می‌کند، به هنگامی که پیامبر سخت بیمار بود و قادر به انجام فریضه نماز به جماعت نبود، دستور فرمودند که ابوبکر به جای وی نماز گزارد. اما عایشه به بهانه اینکه ابوبکر مردی «ضعیف و تنک دل» است، پیشنهاد کرد عمر الخطاب که مردی صلب و محکم دل است، به-جای وی نماز گزارد و بر این نظر پافشاری کرد. اما پیغامبر بر او خشم گرفت و فرمود: «مثل شما همچون یوسف و کرسف^۱ است. من آن نخواهم فرمود که شما خواهید. آن فرمایم که صلاح مسلمانان باشد. بروید و ابوبکر را بگویید تا نماز جماعت کند.» (همان: ۲۳۱).

حکایت یوسف و کرسف به این ترتیب است، که در میان بنی‌اسرائیل فرمان این بود که هر کس چهل سال تن خویش را از کبابر نگاه دارد و روزه و نماز به وقت خویش گزارد، سه حاجت او نزد حق تعالی روا خواهد شد. در آن روزگار نیک‌مردی از بنی اسرائیل به نام یوسف بود که همسری پارسا و مستوره به نام کرسف داشت. چون یوسف پس از چهل سال به جای آوردن عبادات نتوانست تصمیم بگیرد، از خداوند چه طلب کند تصمیم به مشورت با همسرش گرفت. کرسف نیز گفت، از آنجایی که زن تماشاگر مرد است، از خداوند بخواهد که او را جمالی دهد که به هیچ زن نداده است. یوسف نیز آن خواست و خداوند دعای وی مستجاب کرد و کرسف چندان زیبا شد که از عالم به نظاره جمال او می‌آمدند. زن به‌مرور از زیبایی خود مغرور و درویشی چون یوسف را شایسته همسری خود ندید و با وی از در ناسازگاری و بدخویی درآمد. چون دل یوسف از وی بیازرد، از خداوند خواست که این زن را به خرس تبدیل کند. اما خرس شدن زن زندگی را بر یوسف راحت‌تر نکرد، زیرا زن یا خرس پیوسته اشک می‌ریخت و گرد در و بام می‌گشت. خانه‌داری و بچه‌داری نیز شوهر را از کار، زندگی و عبادت بازداشته بود. از این رو از خدا خواست: «خدایا این خرس گشته را همچنان زنی گردان که بود و دلی قانعش بده تا بر سر کودکان همی باشد و تیمار ایشان می‌دارد تا من بنده به‌عبادت تو مشغول گردم.» و نظام‌الملک در نهایت می‌گوید، در نتیجه تدبیر و هوای یک زن و مشورت با وی چهل سال عبادت یوسف بر باد رفت!

جنسیت و قدرت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک ۱۶۵

خواجه نظام‌الملک برای توجیه عدم صلاحیت زنان در دخالت در امر حکمرانی از اساطیر ایران باستان بهره می‌گیرد و به مکر سودابه، زن کیکاووس، اشاره می‌کند که سیاوش را به بهانه دیدار خواهرانش به اندرون کشیده و چون سیاوش به عشقش پاسخ منفی داد، سودابه از بیم رسوایی داستان را معکوس به کیکاووس ارائه کرد و سبب خشم وی شد. سیاوش به‌ناگزیر می‌بایست برای اثبات بیگناهی‌اش از میان آتش عبور کند و البته آتش به تن پاک سیاوش آسیبی نرساند. بعد از این آزمایش کیکاووس برای دور کردن سیاوش به او حکم امیری بلخ داد، اما سیاوش که به جهت سودابه از پدر آزردده‌دل بود، در اندیشه دور شدن از ولایت ایران و رفتن به هندوستان یا چین و ماچین بود. از این‌رو به هنگامی که پیران ویسه سپاه‌سالار افراسیاب با بر شمردن نیکویی‌های ولی‌نعمتش به وی توصیه می‌کند نزد وی رود، سیاوش این سخن را می‌پذیرد و از بلخ به ترکستان می‌رود. او نزد افراسیاب عزت و احترام یافت و دخترش را به همسری گرفت. اما گرسیوز برادر افراسیاب بر سیاوش حسد می‌گرفت و او را با سعایت‌هایش نزد افراسیاب گناهکار کرد. پس از اینکه سیاوش بیگناه در ترکستان کشته می‌شود، «شیون در ایران افتاد و یلان برآشفتند و رستم از سیستان به‌حضرت آمد و بی‌دستوری در شبستان کیکاووس رفت و سودابه را گیسو بگرفت و بدر کشید و به‌شمشیر پاره پاره کرد و کس را زهره آن نبود که او را گفتی "نیک کردی" یا "بد کردی". پس جنگ را میان بستند و به کین خواستن سیاوش به ترکستان رفتند و چند سال جنگ می‌کردند و چند هزار سر از هر دو جانب بریده شد.» (همان: ۲۲۹-۲۲۸). خواجه فراموش می‌کند، که کشته شدن سیاوش این بار در اثر اسباب چینی و مکر گرسیوز بوده است و نه سودابه و همچون مورد حوا به یک نتیجه‌گیری ریشه‌ای می‌رسد، چنانکه در پایان می‌گوید، «سبب این همه کردار سودابه بود که بر پادشاه مسلط بود.»

از این‌رو از نظر وزیر سازمان‌دهنده‌ی دستگاه حکمرانی سلاجقه، هیچ پادشاهی نمی‌بایست در امور مملکت، لشکر، خزانه و سیاست با زنان به تدبیر و مشورت پردازد و در صحت مدعای خود گریز به روایتی از مأمون خلیفه عباسی می‌زند: «هرگز هیچ پادشاهی مباد که اهل ستر را رخصت دهد که در معنی مملکت و لشکر و خزانه و سیاست به پادشاه سخن گویند و در آن مداخلت کنند یا کسی را حمایت کنند که چون اجابت یابند به گفتار ایشان پادشاه یکی را برکشد و یکی را سیاست فرماید و یکی را عمل دهد و یکی را معزول کند. ناچار مردمان به یکبارگی روی بدرگاه ایشان نهند و حاجت‌های خویش بدیشان بردارند از آنچه مر ایشان را زودتر توان بدست آورد. چون ایشان رغبت مردم بینند و در سرای از لشکر و رعایا انبوه بینند تمنای محال

کنند و تدبیرهای فاسد بر دست گیرند و مردم بدکیش زود به ایشان راه یابند. نه بس روزگار دشمن پادشاه بشود و حرمت و رونق درگاه و دیوان برود و پادشاه را خطر نباشد و از اطراف ملامت رسد و مملکت در اضطراب افتد و وزیر را تمکین و سپاه آزرده شوند.» (همان: ۲۳۳-۲۳۴).

دفاع از وضع موجود با توجیه نظم طبیعی

از همین رو به هنگامی که وزیر کارکرد ویژه زنان را بقای نسل می‌داند، به نوعی تداومی کننده همین نظم طبیعی است. او هدف آفرینش را «گوهر نسل» می‌داند و از این رو زنان هر چه مستورتر باشند، ستوده‌تر و پسندیده‌تر هستند. البته پارادکسی که به ذهن می‌رسد، این است که حتی اگر وزیر تنها همین نقش و کارکرد طبیعی را برای زنان بپذیرد، باز هم این کارکرد تبعاتی دارد، که ضرورت تربیت اجتماعی زنان را ایجاب می‌کند. به طور مثال سپردن تربیت فرزندان به جماعتی فاقد شعور و رشد اجتماعی در اسلام توصیه نشده است. به ویژه نظام الملک که خود در دستگاہی که برای حکمرانی سلاجقه تعریف کرده بود، سلسله مدارس موسوم به نظامیه در شهرهای مختلف تأسیس کرد و ابن خلکان حتی تردد زنان در این مدارس را گزارش کرده است (لمپتون، ۱۹۶۸: ۲۱۷).

اما از آنجایی که توجیه کارکرد و نقش طبیعی زنان نگاهی عام است، نکته‌ای که در اینجا طرح آن ضروری است، این است که چرا کارکرد طبیعی مردان برای تولید و بقای نسل، نقش آنها را صرفاً به همین کارکرد تقلیل نمی‌دهد. زیرا جهان امروز از نظم طبیعی صرف فاصله بسیاری گرفته و انسان امروز اعم از زن و مرد، در عرصه‌های مختلف علمی، فرهنگی و هنری سازنده و خلاق است و مصنوعات خود را به تمدن عرضه داشته است. بنابراین خلاصه کردن زن به ابتدایی‌ترین نقش طبیعی‌اش، بحثی انحرافی به نظر می‌رسد.

ضرورت حفظ اقتدار مردان

یکی از اصولی که برای نگارنده سیرالملوک بسیار اهمیت دارد، حفظ اقتدار است. از این رو وزیر به ستایش از مردان مقتدری می‌پردازد، که مسخر زنان نشده‌اند و می‌گوید: «و همیشه پادشاهان و مردان قوی رای طریقی سپرده‌اند و چنان زندگانی گذاشته‌اند که زنان را از راز دل ایشان خبر نبوده است و از بند هوا و فرمان ایشان آزاد زیسته و مسخر ایشان نشده‌اند چنانکه اسکندر کرد. زیرا اسکندر به هنگامی که دارا بن دارا را شکست داد، به این قصد که شاید اسکندر دختر دارا را که در زیبایی نظیر نداشت به همسری گزیند، از وی

جنسیت و قدرت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک ۱۶۷

خواستند که از شبستان دارا که دارای ماهرویان بسیاری است، دیدار کند. اما او نپذیرفت و به شبستان نرفت، با این اندیشه که "ما مردان ایشان را بشکستیم. نباید ایشان ما را بشکنند." (نظام‌الملک، ۱۳۷۵: ۲۲۹).

ضرورت پاسداری از سنن و عادات اجتماعی

از نظر نظم‌دهنده‌ی دستگاه سلجوقی، پادشاهان برای پاسداری از نظم موجود می‌بایست به حفظ عادات و سنن اجتماعی بپردازند. «چنانکه سلاطین بزرگ و قوی رای کرده‌اند و خدای عز و جل فرمود است: الرجال قوامون علی النساء. (مردان را بر زنان گماشتیم تا ایشان را می‌دارند). زیرا اگر [زنان] خویش را توانستندی داشتن مردان را بر سر ایشان نگماشتی. پس هر که زنان را بر مردان گمارد هر خطایی و ناصوابی که پدید آید جرم آن کس را باشد که این رخصت داد و عادت بگردانید.» (همان: ۲۳۴). از این‌رو برای حفظ عادات، سیادت مردان بر زنان لازم است زیرا چنان که کیخسرو پادشاهی که از نظر وی بزرگ و قوی اراده است، گفته: «هر آن پادشاهی که خواهد که خانه او بر جای بماند و مملکت او ویران نشود و شکوه و حرمت او بر زمین نیفتد اهل ستر را نگذارد و رخصت ندهد که جز در معنی زبردستان و چاکران خویش سخن گویند تا عادت قدیم را نگاه داشته باشند و از همه اندیشه‌ها رسته.» (همان: ۲۳۴).

ضرورت حفظ اقتدار حکومت با انگیزه ایجاد یک دولت مقتدر بزرگ

در کل خواجه نظام‌الملک بر حسب سنن ایرانی معتقد به ایجاد یک پادشاهی بزرگ و مطلقه است، از این‌رو مدل حکمرانی شاهان مقتدری چون محمود غزنوی در سیاست‌نامه پیشنهاد شده است. بر حسب آداب کشورداری ایرانی شاه پاسدار سنن و طبقات اجتماعی است. عبارات سراینده سیاست‌نامه نیز بیشتر یاد آور اندیشه کهن ایرانیان در معنای واگذاری ودیعه پادشاهی از جانب خداوند به شاه است تا تعالیم اسلامی متأخر. چندان که می‌گوید: «خدای تعالی پادشاه را زبردست همه مردمان آفریده است و جهانیان زبردست او باشند و نان پاره و بزرگی از او دارند. باید که ایشان را چنان دارد که همیشه خوبستن شناس باشند و حلقه بندگی از گوش بیرون نکنند و کمر طاعت از میان نکشایند. و بهر وقت ایشان را با ایشان باز می‌نماید به‌زشتی و نیکویی تا خویشان را فراموش نکنند و هر چه خواهند نکنند.» (همان: ۲۳۴).

چنانکه گفته شد، در سیاست‌نامه موضوع زنان با عنوان «در معنی اهل ستر و نگاهداشتن مرتبت زبردستان» طرح شده است. بنابراین تصادفی نیست که نظام‌الملک در کنار زنان از واژه زبردستان استفاده می‌کند. در یک

نگاه کلی، آرمان نظام‌دهنده دستگاه حکمرانی سلاجقه، ایجاد یک حکومت مقتدر و مطلقه است و زن حلقه-ای از حلقه‌های این نظام در برقراری مناسبات قدرت و حفظ وضع موجود است.

نتیجه‌گیری

با بررسی سیاست‌نامه می‌توان خطوط کلی اندیشه خواجه نظام‌الملک درباره زنان را چنین ترسیم کرد: پیش از هر چیز وی قائل به محدود نگاه داشتن زنان به حریم خصوصی و دور نگاه داشتن آنها از عرصه عمومی، به‌ویژه سیاست و امور حکمرانی است. از این‌رو نمی‌بایست با آنها به رایزنی پرداخت، زیرا زنان به دلیل دور بودن از عرصه فعالیت‌های اجتماعی از قوه تمیز و عقلی کامل بهره‌مند نیستند. طبعاً این یک دور تسلسل است، زیرا زنان با دور نگاه داشته‌شدن از عرصه فعالیت‌های اجتماعی زمینه‌ای محدود برای تکامل روحی و فکری خود در اختیار خواهند داشت. اما پیشنهاد نظام‌الملک، حفظ این روند برای تمرکز قدرت است. وی حتی برای مشروعیت بخشیدن به سخنانش از روایات تاریخی و مذهبی وام می‌گیرد. توجیه دیگر وی برای دور کردن زنان از عرصه عمومی حفظ نظم طبیعی است، نظمی که مبنای آن را کارکرد ویژه زنان، بقای نسل، تشکیل می‌دهد. یکی از پایه‌های اصلی این استدلال نیز حفظ نظام پدرسالارانه است که رد پای آن به سنن دیرینه ایرانشهری می‌رسد. به‌طور مثال در اخلاق و فقه زرتشتی حفظ قدرت در مناسبات زن و مرد از مشروعیت و قالب انضباطی خاصی برخوردار بود. این امر به تجویز آدابی ویژه در نحوه برخورد با جسم و جنسیت، درونی و نهادینه شدن کارکردهای انضباطی می‌انجامید که برآیند آنها فرودستی جنس مؤنث، تثبیت و تحکیم نظام پدرسالار در خانواده و مناسبات اجتماعی بوده است.^۱ این نظام تربیتی در اندیشه نظام‌الملک تأثیرات عمیقی داشته، چنانکه گفته شد، وزیر بزرگ سلجوقی خود را پاسدار سنن و نظام ایرانشهری می‌دانسته است. در این نظام پدرسالارانه حفظ اقتدار مردان از ضرورت ویژه‌ای برخوردار بوده، تا جایی که نظام‌الملک به صراحت به ستایش از مردان مقتدری چون اسکندر پرداخته است که مسخر زنان

^۱ برای اطلاع از جزئیات بیشتر ر.ک. به مقاله: حاتم قادری، فاطمه صادقی؛ «قدرت و جنسیت در اخلاق و فقه زرتشتی دوره ساسانی»، فصلنامه علمی-پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء: ویژه‌نامه تاریخ، سال پانزدهم، شماره ۵۵ (پاییز ۱۳۸۲)، صص ۱۶۶-۱۳۷.

جنسیت و قدرت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک ۱۶۹

نشده‌اند. بنابراین در فرایند مناسبات، مسئله حفظ و تمرکز قدرت از محوریت برخوردار بود. این نظام پدرسالاری مدل و الگوی مناسبی برای نظام پدرشاهی و در نهایت ایجاد یک حکومت مقتدر بوده است. نکته جالب اینکه با وجود اینکه قوانین اسلام بر حق مالکیت زنان صحنه گذاشت، که مسئله مهمی برای گسترش فعالیت‌های اجتماعی آنان بود، اما سنت و عرف اجتماعی دیرپای جامعه ایرانی تارهای خود را بر قوانین اسلامی تنید و بنا به سنن ایرانشهری کارکرد جنسیتی زن نظیر تولید مثل و محصور کردنش در حریم خصوصی، توانست همچنان به حیات خود ادامه دهد. به عبارت دیگر مشروعیت بخشیدن به مالکیت خصوصی و فعالیت اقتصادی زنان در اسلام که از مهم‌ترین فعالیت‌های اجتماعی و در نهایت نوعی بسترسازی برای مشارکت سیاسی آتی آنان محسوب می‌شد، بر بستر سنن و فرهنگ دیرینه ایران رنگ باخت.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (بی‌تا) کامل: تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۷، ترجمه: علی هاشمی حائری، تهران: انتشارات علمی.
راوندی، محمد بن محمد (۱۳۶۴) را الصدور و آ السرور، به کوشش محمد اقبال، با حواشی مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.
طباطبایی، جواد (۱۳۸۵) تأملی درباره ایران، جلد اول: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، تبریز: ستوده.
طباطبایی، جواد (۱۳۷۵) خواجه نظام‌الملک، تهران: طرح نو.
ظهیرالدین نیشابوری (۱۳۳۲) سلجوقنامه، به کوشش محمد رضائی، تهران: کلاله خاور.
نظام‌الملک (۱۳۴۰) سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- Bosworth, C. E. (1995) "Saldjūkes", The Encyclopedia of Islam, (New Edition)**
Edited by C.E.Bosworth; E. Van Donzel, W. P. Heinrich and G. Lecomte, Vol. VIII,
Leiden: E.J. Brill.
- Bosworth, C. E.(1993) "The Political and Dynastic History of the Iranian World",**
The Cambridge History of Iran: The Saljuq and Mongol Periods, Vol.5, Cambridge:
Cambridge University Press.
- Foucault, Michel(1990) "The History of Sexuality",** Vintage Books Edition.
- Lampton, A. K. S.(1968) "The Structure of the Saljuq Empire",** The Cambridge
History of Iran: The Saljuq and Mongol Periods, Cambridge: Cambridge University
Press.
- Lindsay, James E.(2005) "Daily Life in the Medieval Islamic World",** Westport,
Conn: Greenwood Press.
- Scott Meisami, Julie(1999) "Persian Historiography",** Edinburgh: Edinburgh
University Press.